

## مواضع آمریکا در برابر حماس قبل و بعد از اشغال عراق

احمد فریدونی\*

نسیبه شهبازی\*\*

۴۷

### چکیده

جنبش مقاومت حماس که در سال ۱۹۸۷ ایجاد شد، مخالف قراردادهای صلح با اسرائیل است و ایالات متحده آمریکا از ابتدای اعلام موجودیت حماس، سرسختانه علیه این جنبش موضع گرفت. این موضع واشینگتن ناشی از راهبرد حماس در بهره‌گیری از خشونت و عملیات انتحاری و نیز مخالفت آن با منافع و علایق آمریکا در خاورمیانه بود. یکی دیگر از عواملی که بر نگرانی آمریکا در برابر این جنبش افزود، ارتباطات گسترده آن با حزب الله لبنان و نیز ارتباط با کشورهای ایران و سوریه است. آمریکا همواره حماس را جزو گروه‌های تروریستی قرار داده است و وزارت خارجه آمریکا مدعی است حماس از ابزارهای سیاسی و نظامی از جمله تروریسم برای دست یافتن به هدف خود یعنی تشکیل دولت اسلامی در اراضی فلسطینی استفاده می‌کند. حوادث یازدهم سپتامبر موجب تشدید اقدامات خصومت‌آمیز آمریکا علیه حماس شد و یکی از شروط نقشه راه برای ایجاد دولت فلسطینی، حذف اقدامات خشونت‌آمیز و مسلحانه حماس و گروه‌های مقاومت فلسطین ذکر شد. سؤال اساسی مقاله این است که اشغال عراق و تبعات آن چه تاثیری بر مواضع خصومت‌آمیز آمریکا نسبت به حماس داشت؟ این مقاله ضمن بررسی اقدامات آمریکا نسبت به حماس قبل و بعد از اشغال عراق، مدعی است که اشغال عراق و هزینه‌ها و تبعات آن گرچه آمریکا را از مسایل فلسطین کمی دور نمود، اما از خصومت آمریکا به حماس نکاست.

**کلید واژگان:** جنبش مقاومت حماس، مواضع خصومت‌آمیز آمریکا، اشغال عراق، تروریسم، نقشه راه

\* کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه علامه طباطبایی

\*\* کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی، سال دهم، شماره ۳ و ۴، تابستان و پاییز ۱۳۸۸، صص ۸۲-۴۷.

♦ اسرائیل‌شناسی - آمریکا‌شناسی

تقسیم فلسطین پس از دوران قیمومت بریتانیا به وقوع پیوست و تاسیس رژیم اسرائیل شروع یک بحران طولانی و حل نشده در نیم قرن اخیر در خاورمیانه بوده است. در طول این نیم قرن، اسرائیل در خاورمیانه چهار جنگ با اعراب داشته و گفت و گوهای متعددی نیز صورت گرفته است تا رژیم صهیونیستی صلح پایدار و امنیت با ثبات را در فلسطین اشغالی ایجاد کند، ولی این امر تحقق نیافته است. با بی نتیجه شدن جنگ، اعراب و اسرائیل در مورد صلح نیز از قرار داد کمپ دیوید ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۶ به نتیجه ای نرسیده اند. آمریکا به عنوان قدرت جهانی که مدعی است ناظم نظام بین الملل است، در طول این نیم قرن با تفکرات متعدد روسای جمهور خود، حل و فصل این منازعات در خاورمیانه و استقرار صلح در منطقه را در رؤس اهداف خود داده است. در بین روسای جمهور آمریکا کارتر موفق شد مصر را به پای میز مذاکره و امضای قرارداد کمپ دیوید بکشاند. پس از آن طرحهای متعددی برای حل منازعه مطرح شده؛ از جمله:

۱. طرح فهد ۱۹۸۱؛
۲. طرح فاس ۱۹۸۲؛
۳. کنفرانس صلح مادرید ۱۹۹۱؛
۴. قراردادهای اسلوی ۱ و ۲، ۱۹۹۳؛
۵. توافق نامه مریلند ۱۹۹۸؛
۶. اجلاس شرم الشيخ ۱۹۹۱؛
۷. نقشه راه ۲۰۰۳.

آخرین طرحی که جهت برقراری صلح میان فلسطینی ها و دولت صهیونیستی اسرائیل مطرح گردید، نقشه راه بود؛ طرحی که توسط آمریکا مطرح شد و کشورهایی چون روسیه و سازمان ملل به شدت از آن حمایت کردند. در میان فلسطینی ها جنبش مقاومت حماس که در سال ۱۹۸۷ ایجاد شد، مخالف قراردادهای صلح با اسرائیل است و ایالات متحده آمریکا از ابتدای اعلام موجودیت حماس، سرسختانه علیه این جنبش موضع گرفته است؛ این موضع واشینگتن ناشی از راهبرد حماس در بهره گیری از خشونت و عملیات

انتحاری و نیز مخالفت آن با منافع و علایق آمریکا در خاورمیانه است. یکی دیگر از عوامل که بر نگرانی آمریکا در برابر این جنبش افزوده، ارتباطات گسترده آن با حزب الله لبنان و نیز ارتباط با کشورهای ایران و سوریه است. آمریکا همواره حماس را جزو گروههای تروریستی قرار داده است و وزارت خارجه آمریکا مدعی است حماس از ابزارهای سیاسی و نظامی از جمله تروریسم برای دست یافتن به هدف خود یعنی تشکیل دولت اسلامی در اراضی فلسطینی استفاده می کند.<sup>۱</sup>

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ موجب تشدید اقدامات خصومت آمیز آمریکا علیه حماس شد و یکی از شرطهای نقشه راه برای ایجاد دولت فلسطینی، حذف اقدامات خشونت آمیز و مسلحانه حماس و گروههای مقاومت فلسطین ذکر شد. مقاله حاضر به دنبال پاسخ به این سؤال اساسی است که اشغال عراق و تبعات آن چه تاثیری بر مواضع خصومت آمیز آمریکا نسبت به حماس داشت؟ مقاله ضمن بررسی اقدامات آمریکا نسبت به حماس پیش و پس از اشغال عراق، مدعی است که اشغال عراق و هزینه ها و تبعات آن از مواضع خصومت آمیز آمریکا نسبت به حماس نکاست. اشغال عراق و مشکلات آن گرچه آمریکا را از مسایل فلسطین کمی دور نمود، اما در مواضع خصومت آمیز آمریکا نسبت به حماس تغییری حاصل نشد؛ چراکه حماس یک جنبش ضد نظام آمریکایی است. برای آزمون فرضیه، ابتدا در بحث چارچوب مفهومی، نظریه نظام جهانی والرشتاین برای تحلیل موضوع مقاله بررسی می شود. سپس در مبحث نخست تاریخچه و مواضع حماس ذکر می شود. در مبحث دوم به رابطه آمریکا و حماس پیش از اشغال عراق پرداخته می شود و در مبحث سوم روابط آنها پس از اشغال بررسی می شود. بخش نتیجه گیری به تایید و یا رد فرضیه می پردازد.

### چارچوب مفهومی

در این مقاله از نظریه «نظام جهانی» والرشتاین برای تحلیل روابط آمریکا و جنبش مقاومت حماس استفاده می شود، لذا در اینجا برای آشنایی با نظریه والرشتاین و نقش جنبشهای ضد نظام ذکر ضروری است.

ایمانوئل والرشتاین در اوایل دهه ۷۰، رهیافت نظام محور را در کانون تحلیل خود قرار

داد. وی معتقد است ساختارهای بین دولتی تحت حاکمیت فرایندی مرکب از چرخه‌های طولانی اند که والرشتاین آنها را «چرخه هژمونیک» می‌نامد. انباشت سرمایه در شرایطی به حداکثر می‌رسد که یک قدرت «هژمون» قواعد بازی را وضع کند و مراقب اجرای آنها در اغلب موارد باشد. شرط هژمون بودن کارایی تولیدی، تجاری و مالی است. حفظ هژمونی نیز شرایطی دارد؛ هژمون باید بتواند با استفاده از ابزارهای نهادین، آزادی بازار جهانی را محدود کند تا به نفع آن عمل نماید. در این راستا هژمون باید بتواند با ترکیبی از زور (برتری نظامی)، رشوه (لزوم دادن پاداش به متحدان و شبه متحدان) و اقناع (ابزار ایدئولوژیک) این محدودیتهای نهادی را تحمیل کند. اما استفاده از همین ابزار برای پیشبرد سیاستها، هژمون را ضعیف می‌کند. زیرا ابزارهای اقناعی همیشه موفق نیستند، کاربرد زور مشروعیت هژمون را کاهش می‌دهد؛ آمادگی نظامی همیشگی و همچنین پاداش به دیگران هزینه دارد. در نهایت هژمون به تدریج ضعیف می‌شود و رقبای آن قوی می‌گردند و راه برای افول آن هموار می‌شود. اما افول هژمون به یک معنا سریع صورت می‌گیرد و به یک معنا روندی طولانی دارد. هنگامی که به شکلی ناگهانی احساس می‌شود که اقتدار هژمون به چالش جدی کشیده می‌شود، افول هژمون شروع شده است. اما هژمون حتی پس از افول تا مدتها قوی‌ترین قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. دیگران نمی‌توانند به سهولت با آن مقابله کنند یا آن را نادیده بگیرند، بنابراین افول روندی تدریجی دارد. از این منظر افول هژمونی ایالات متحده از نیمه دهه ۱۹۶۰ و به خصوص از دهه ۱۹۷۰ آغاز شده است.<sup>۲</sup>

آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم تا دهه ۷۰ با بیشترین سطح تولید، داشتن سهم عمده پول در بانکهای جهانی و اعمال سیستم برتون وودز، داشتن ۹۰ درصد فناوری جهان و پیشرفته‌ترین نیروی نظامی - امنیتی، به قدرت هژمونی تبدیل شده بود که اقدام به ایجاد و گسترش نظم هژمونیک چند جانبه گرا نمود. از دهه ۷۰ به بعد با اتفاقات بین‌المللی، هژمونی آمریکا دچار خدشه شد؛ با ظهور رقیبان جهانی به خصوص ژاپن و اتحادیه اروپا، سهم آمریکا از تولید به زیر ۲۰ درصد رسید و در بخش مالی به بزرگ‌ترین بدهکار جهانی تبدیل شد. از لحاظ فناوری سهم رقبای آمریکا در نوآوری بیشتر شد، اما در حوزه نظامی آمریکا همچنان بزرگ‌ترین قدرت نظامی است. آمریکا نیز با سیاستهای یک جانبه و نظامی‌گری سعی در

تداوم هژمونی خود داشت و لذا افغانستان و عراق عرصه اقدامات نظامی گری آمریکا شدند، اما واشینگتن برای حل مشکلات و کم نمودن هزینه‌های اشغال و بازیابی مشروعیت از دست رفته اش به اقناع و همراه کردن متحدان با خود توجه نمود. اما این اقدامات راهکاری جهت خروج از بحران برای آمریکا مهیا ننمودند و بحران مالی نیز بر سایر بحرانها افزوده شد.

به اعتقاد والرشتاین نظام جهانی مدرن، فرهنگ جهانی خاصی را شکل داده است که حول محور هم‌زیستی تناقض گونه‌ای میان عام‌گرایی از یک سو و جلوه‌های خاص‌گرایی؛ یعنی نژادگرایی و جنس‌گرایی از سوی دیگر شکل می‌گیرد. فرهنگ جهانی لیبرال با تکیه بر حق رای عمومی، دولت رفاهی و وطن پرستی شهروندان، خواهان تبدیل اکثر جنبشهای ضد نظام به مخالفان پارلمانی میانه رو و گاه حتی شریک حکومتی خود است تا از این طریق به جذب طبقات بالقوه خطرناک که می‌توانستند به شکل جنبشهای ضد نظام سوسیالیستی یا ملی‌گرایانه ثبات نظام را مورد تهدید قرار دهند، مبادرت نماید. اما این فرهنگ جهانی در ابعاد مختلف با بحران روبه‌رو شده است. از یک سو نژادگرایی و جنس‌گرایی از سوی جنبشهای اجتماعی مخالف آنها مانند جنبشهای رنگین‌پوستان و فمینیسم و جنبش زنان با چالش جدی مواجه شده است. محور جنبشهای جدید در غرب بخشهای فراموش شده جامعه، در شرق مخالفت با سلطه دیوان سالارانه و در جهان سوم مخالفت با غرب‌گرایی است.<sup>۳</sup> از دید والرشتاین جنبش ضد نظام، جنبشی برای تغییر نظام و در عین حال محصول خود نظام است. بحران جنبشها بیشتر ناشی از پیروزیهای آنهاست تا شکستهایشان. یکی از تضادها و تناقضهای درونی نظام جهانی تضاد در چگونگی برخورد با جنبشهای ضد نظام است. در واقع این تناقضها از آنجا شکل می‌گیرد که تلاشهای کوتاه مدت برای حل مشکلات نظام در بلند مدت تاثیر منفی دارند. با انباشته شدن این تضادها سرانجام نظام به نقطه‌ای می‌رسد که نمی‌تواند مشکلات را حل کند و با بحران روبه‌رو می‌گردد. هنگامی که جنبشها در قرن نوزدهم شروع به سازماندهی خود کردند، با مسئله‌ای بسیار ابتدایی مواجه شدند و آن اینکه، کدام مسیر عمل سیاسی ثمر بخش خواهد بود؟ برای هر دو جنبش سوسیالیست (بر سرکوبی پرولتاریا به دست بورژوازی تاکید داشت) و ملی‌گرا (بر سرکوبی مردم ستم دیده و اقلیتها به دست گروههای مسلط تاکید داشت) روشن بود که در دسترس ترین مکان قدرت

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

سیاسی واقعی در دولتها و ساختارهای حکومتی مستقل قرار دارد. همان گونه که قوام نکرومه در دهه ۵۰ بیان داشت: «ابتدا در پی کسب قدرت سیاسی باشید.» این راهبرد سیاسی، یعنی اولویت کسب قدرت دولت، تبدیل به راهبرد مورد قبول و مورد اجرای تقریباً همه جنبشهای ضد نظام شد.<sup>۴</sup> در اواخر قرن نوزدهم تنها سؤال راهبردی باقی مانده این بود که برای کسب قدرت دولت چه مسیری باید پیموده شود و شورش مسلحانه تا چه حد باید عنصر اساسی این مسیر باشد؟ با این حال، جنبش اجتماعی در اوایل قرن بیستم در مورد دستیابی به قدرت دولت دچار شکافی مهم در سراسر جهان شد (راهبردهای پارلمانی در مقابل راهبردهای شورشی). فاصله سالهای ۱۹۶۸-۱۹۴۵ دوره دستاورد سیاسی در خور توجهی برای این جنبشها بود.

جنبشهای ملی گرا یا آزادی بخش ملی در اکثر مناطق مستعمره قبلی در آسیا، خاورمیانه، آفریقا و آمریکای لاتین به قدرت رسیدند و اغلب به دستاوردهایی نظیر ملی کردن منابع بنیادی، توسعه تاسیسات زیر بنایی و تبدیل شدن به اهرم سیاسی جمعی در صحنه جهانی نایل آمدند، اما کمبودهایشان در دو زمینه اصلی آشکار شد: نخست، کارایی شان در مبارزه با نظام جهانی سرمایه داری موجود و تجسم نهادی فعلی آن یعنی تسلط آمریکا؛ و دوم، کیفیت زندگی ای که در چارچوب ساختارهای دولتی شکل گرفته بود. از این رو آنها خود تبدیل به «بخشی از مسئله» شدند. والرشتاین اعتقاد دارد که منافع شخصی دیوان سالاران دولتی آنان را به سمت هدفهای رشد اقتصادی و رقابت با مرکز پیش راند و در نهایت این عدالت اجتماعی و منافع اقشار عامه بود که قربانی گردید.<sup>۵</sup>

پیامد انباشته شدن شکایات و نارضایتیها در سه عرصه نمود یافت: نخست اینکه، در هر یک از سه عرصه عمده نظام جهانی، جنبشهای جدیدی ظهور کرده اند که هدف اصلی آنها حمله به «جنبشهای قدیمی در مسند» قدرت است. جنبشهای اقلیت، زنان، ضد جنگ، سبز و محیط زیست و جنبشهای اصلاح طلبانه در احزاب کمونیست و جنبشهای آزادی بخش. این جنبشهای جدید در سه قاره اغلب شکل جنبشهای احیای مذهبی را به خود گرفته اند. آنچه همه این جنبشهای جدید در آن شریکند، سوء ظنی عمیق نسبت به جنبشهای قدیمی است که به قدرت دست یافته اند و نیز این احساس که جنبشهای بر مسند قدرت بوروکراتیکند و

گروههایی آنها را کنترل می کنند که اهداف جاری آنها را به دشواری می توان از اهداف مدافعان وضع موجود در نظام جهانی متمایز کرد. بنابراین پیامد دوم عبارت است از سردرگمی فراوان در همه جا، که این امر به وقوع آمیزه ای از فورانهای ناگهانی و شور و شوق انقلابی در سراسر جهان (برای مثال ایران بلافاصله پیش و پس از سقوط شاه، یا لهستان از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۲) و دوره های طولانی تر رکود و رخوت نسبی منجر شده است.

پیامد سوم اینکه سردرگمی باعث شده است پوسته ایدئولوژیک تا حدودی شکسته شود و نوعی بازاندیشی در راهبرد بنیادی انجام گیرد، سئوالی که باب آن دوباره گشوده شده این است که آیا مسیر اصلی دگرگونی اجتماعی جهان از طریق کسب قدرت دولت از طریق جنبشهایی است که جداگانه در هر کشور وجود دارند؟ البته مسئله این است که بر اساس بحثهای انجام شده در مکانهای گوناگون چون جنبش همبستگی، سبزه های آلمان و گروههای انقلابی ایرانی، به هیچ وجه آشکار نیست که بدیل روشنی وجود داشته باشد.<sup>۶</sup>

موفقیت‌های جنبشهای ملی گرا در آسیا و آفریقا در دستیابی به استقلال ملی باعث ظهور عرصه های جدیدی برای مبارزه ملی گرایانه شد و شکل بازنمایی ایدئولوژیک آنها را تغییر داد. مبارزه با استعمار جای خود را به مبارزه با استعمار نو داد و در چارچوب نظام بین الدولی، جنبش کشورهای غیر متعهد، گروه ۷۷ در آنکتاد (UNCTAD) و سایر سازمانهای مشابه به وجود آمدند. افزون بر این، ایدئولوژی آزادی بخش ملی همچنان در سراسر این دوره در شرایطی که مدتها بود دستگاههای استعماری قبلی از میان رفته بودند، به طور سرنوشت سازی معتبر باقی ماند. ساز و کارهای استعماری رسمی جای خود را به ساز و کارهای غیر رسمی داده اند که این خود به معنای ظهور عرصه ها و اشکال جدید مبارزه است؛ چرا که توسعه سرمایه داری مستلزم بسط و گسترش امپریالیسم - چه از طریق حکومت استعماری مستقیم و چه با ساز و کارهای غیر رسمی تر - است. در نتیجه تداوم نظام دولتهای چندگانه در چارچوب کلیت یکپارچه، جنبشهای ضد نظام حاصل از فرایندهای تولید سرمایه داری، از لحاظ تاریخی نسبت به دولت یا مبارزه با نظام بین الدولی همچنان در دوگانگی به سر می برند. در سطوح سیاسی و ایدئولوژیک، این دوگانگی در تنش مداوم بین ملی گرایی و بین المللی گرایی انعکاس یافته است که اصول سازمانی جنبشهای سیاسی و اجتماعی

گوناگونی هستند که در جریان توسعه سرمایه داری به وجود آمده‌اند.<sup>۷</sup> اما نکته مهم این است که دولت‌ها و ماشین‌های دولتی همواره تقویت شده‌اند. حتی مبارزات طبقاتی نیز به تضعیف ماشین دولت منجر نشده است. بلکه برعکس، از آنجا که هدف مبارزات به دست آوردن قدرت ماشین دولتی بوده است، هر چند جنبش‌های سیاسی با یک دولت خاص و رژیم‌های موجود مخالف بوده‌اند، اما با خود دولت مخالفتی نداشته‌اند. زمانی هم که خود این جنبش‌ها به قدرت رسیده‌اند، در همه جا به تقویت ماشین دولت کمک کرده‌اند.

با توجه به مباحث ذکر شده، آمریکا به عنوان یک قدرت هژمون برای تامین منافع خود در خاورمیانه نیازمند برقراری صلح بین اعراب و اسرائیل است و حماس نیز به عنوان یک جنبش سیاسی - اجتماعی ضد نظام سلطه که به دنبال ایفای نقش مستقل از طریق دستیابی به قدرت سیاسی در غزه است، مانعی مهم در برابر سیاست‌های توسعه طلبانه آمریکا در منطقه می‌باشد.

#### تاریخچه و مواضع حماس

حماس (جنبش مقاومت اسلامی) در سال ۱۹۸۷ توسط شیخ احمد یاسین پایه گذاری شد. ایدئولوژی حماس ریشه در اخوان المسلمین مصر دارد. یاسین در سال ۱۹۷۳، ابتدا «جماعت اسلامی» را برای همکاری با فعالیتهای سیاسی اخوان المسلمین در غزه پی ریزی کرد. سپس به دنبال آغاز انتفاضه اول در سرزمینهای اشغالی جنبش مقاومت اسلامی (حماس) را به عنوان بازوی سیاسی و منطقه ای اخوان المسلمین در دسامبر ۱۹۸۷ بنیان نهاد. عمده شهرت حماس به دلیل انجام حملات انتحاری علیه اهداف و نیروهای اسرائیلی است. این جنبش ابتدا دنباله رو مدل اخوان المسلمین بود؛ به این معنا که به عنوان یک «نهاد رفاه اجتماعی» عمل می کرد. هرچند در حال حاضر، همچنان به فعالیتهای رفاهی و اجتماعی خود ادامه می دهد، اما با وارد شدن به فاز مسلحانه بیشتر فعالیت خود را در حوزه مبارزه با اسرائیل متمرکز کرده است.

حماس برخلاف سازمان آزادی بخش فلسطین که در سال ۱۹۸۸ اسرائیل را به رسمیت شناخت، نه تنها مخالف مشروعیت این رژیم است، بلکه خواهان نابودی آن است و



جهاد را تنها راه حل مسئله فلسطین می‌داند و خود را به «جایگزینی حکومت خودگردان فلسطین با یک دولت اسلامی» متعهد می‌داند. برخی بر این باورند که دو نگرش حماس؛ یعنی «ملی‌گرایی فلسطینی» و «بنیادگرایی اسلامی» در هم آمیخته است و تاکید حماس بر ملی‌گرایی اسلامی، چالش سیاسی قابل ملاحظه‌ای برای ملی‌گرایی سکولار و ملی‌گرایی سازمان آزادی بخش فلسطین ایجاد کرده است.<sup>۸</sup> پس از انتفاضه دوم بسیاری از فلسطینی‌ها به این باور رسیدند که سازمان آزادی بخش فلسطین لیاقت رهبری فلسطین برای اتخاذ یک راه حل منصفانه جهت برخورد با اسرائیل را ندارد. رشد بدبینی در مورد روند مذاکرات با اسرائیل در بین مردم، اعتبار جدیدی به حماس داد که فرایند صلح را رد می‌کرد. در اواخر ۱۹۹۰ با وجود اخراج جمعی و ترورهای مشخص، حماس به تحکیم موقعیت خود در فلسطین پرداخت و موجب افزایش توجه به موضوعات ملی و مردمی؛ از جمله افزایش مفاهیم اسلامی شد.

از سال ۲۰۰۰ به بعد حملات نظامی مداوم اسرائیل و حکومت نظامی، موجب تحلیل رفتن بیش از پیش مشروعیت سازمان آزادی بخش فلسطین شد. بسیاری از مردم فلسطین، مقامات سازمان آزادی بخش فلسطین را نه به عنوان حامیان بی طرف قانون، بلکه دسیسه‌ای برای افزایش کنترل محلی می‌دانند. فقدان حمایت سازمان آزادی بخش فلسطین از انتفاضه، توجه به حماس را در حوزه‌های داخلی و امنیتی افزایش داد. حماس به رغم برخورداری از قدرت سیاسی و تسلیحاتی از سوی آمریکا و اعضای جامعه بین‌الملل در حاشیه مانده است و در میان تروریست‌هایی چون القاعده قرار گرفته است.<sup>۹</sup> در زمان حیات عرفات، رهبران حماس به دلیل اختلافات اساسی با فتح و ساف؛ از جمله اختلافات ایدئولوژیک و راهبردی، سرسازش با تشکیلات خودگردان نداشتند و شورای ملی فلسطین را به دلیل عدم حضور نماینده تمام گروه‌های فلسطینی و مخالفت با ترکیب آن، شایسته اتخاذ تصمیم در مورد سرنوشت فلسطین نمی‌دانستند. از میان تحولات موجود پس از مرگ عرفات، آنچه بیش از همه نمود پیدا کرد، تصمیم حماس به همراهی با تشکیلات خودگردان در روند سیاسی جدید و به خصوص در انتخابات فلسطین بود.

راهبرد حماس در ورود به فرایند جدید سیاسی، این باور را در میان محققان و

تحلیلگران تقویت نموده است که جنبش در تغییری عمل گرایانه، در باورها و راهبرد خود تجدید نظر کرده است. اما سخنان رهبران حماس و نیز واقعیت‌های موجود در اراضی اشغالی گویای همراهی دو بازوی سیاسی و نظامی جنبش حماس با هم در دستیابی به اهداف مورد نظر جنبش است. به نظر می‌رسد حماس با الگو گرفتن از تجربه تلخ جبهه نجات اسلامی الجزایر موسوم به (FIS) در دهه ۹۰ میلادی بر حفظ بازوی نظامی خود اصرار دارد.<sup>۱۰</sup> حماس در اجرای سیاست جدید خود در عین حفظ و تاکید بر اصول و باورهای گذشته خود مبنی بر ادامه مبارزه تا آزادی فلسطین به راهکارهای زیر متوسل شده است:

- پذیرش آتش بس موقت با رژیم اسرائیل در عین حفظ حق خود در مقابله با حملات نظامی آن؛

- مشارکت در انتخابات شهرداریهای فلسطین و نیز شرکت در انتخابات پارلمانی و پذیرش تاریخ برگزاری آن در توافق با تشکیلات خود گردان؛

- آمادگی صریح و مشروط برای گفت و گو با ساف در اراضی اشغالی و خارج از آن.<sup>۱۱</sup>

### روابط آمریکا و حماس پیش از اشغال عراق

واقعیت این است که آمریکا هیچ گاه نخواست است به گروه‌های مقاومت فلسطینی که ابزار نظامی را برای پیشبرد اهداف خود یعنی آزادی فلسطین و تشکیل کشور مستقل فلسطینی مورد استفاده قرار می‌دهند، به چشم یک گروه مبارز آزادی خواه و مشروع بنگرد. نگاه آمریکا به این گروه‌ها به مثابه گروه‌های تروریستی غیرمشروعی بوده است که به هر طریق ممکن باید سد راه فعالیت آنها گردید. این سیاست تا نیمه نخست دهه ۱۹۹۰ میلادی تنها در سطح سخنرانیها و نشستهای مقامات آمریکایی و نیز قطعنامه‌های کنگره نمود پیدا می‌کرد، تا اینکه در سال ۱۹۹۶ قانون مجازات مرگ و ضد تروریسم به تصویب کنگره آمریکا رسید. این قانون بنیان و مبنای لازم برای برخورد با هر شخصی در آمریکا را که در صدد فراهم آوردن حمایت‌های مالی برای سازمانهای خارجی مشغول به فعالیت‌های تروریستی باشند، فراهم می‌آورد. بنابر این قانون به وزیر خارجه آمریکا اجازه داده شد تا سازمانهایی را که تحت عنوان سازمانهای خارجی با اقدامات خود منافع و امنیت ملی آمریکا را به مخاطره می‌اندازند،

معرفی نماید. به این ترتیب، وزیر امور خارجه وقت آمریکا مادلین البرایت در دوم اکتبر ۱۹۹۷ نخستین لیست از گروههای تروریستی را تحت این قانون معرفی نمود. از جمله گروههای معرفی شده گروههای جهادی فلسطینی حماس و جهاد اسلامی بودند. به این ترتیب، آمریکا با استناد به این قانون شروع به بلوکه کردن داراییهای آنها در آمریکا و بازداشت عناصر وابسته به این گروهها در خاک خود نمود. با شروع انتفاضه مسجد الاقصی از سپتامبر ۲۰۰۰ مقابله نظامی با اسرائیل نه تنها از سوی حماس و جهاد اسلامی، بلکه از سوی دیگر گروههای وابسته به ساف و به ویژه فتح دنبال گردید. اگرچه در گزارش ضد تروریستی وزارت امور خارجه آمریکا، فتح و ساف در زمره سازمانهای تروریستی قرار نداشتند، اما در خارج از گزارش و در سخنان مقامات آمریکایی این نگرانی به شدت محسوس بود. به دنبال افزایش این موج، مقامات آمریکا بارها از محمود عباس رییس تشکیلات خودگردان درخواست کردند که فعالیتهای انتحاری این گروهها را به عنوان شرط ضروری برای برقراری صلح تحت کنترل درآورد.<sup>۱۲</sup>

جورج بوش رییس جمهور وقت آمریکا طی هشت ماه نخست تصدی مقامش در مسایل اسرائیل و فلسطین دخالت نمی کرد و حتی نسبت به سیاست کلینتون در مورد دخالت بیش از حد در منازعه انتقاد کرده بود و جهت گیری در برابر منازعه اسرائیل-فلسطین را بر اساس مداخله محدود قرار داده بود؛ مانند حمایت از تعریف شارون از خشونت و آتش بس و درخواست هم زمان از وی برای اجتناب از واکنشهای نامناسب علیه فلسطینی ها. اما با حوادث ۱۱ سپتامبر نخبگان آمریکا به این واقعیت رسیدند که منافع آمریکا به سرمایه گذاری و بهبود اوضاع در کشورها و مناطقی وابسته است که شرایط نامساعد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود در آنها موجب بروز اقدامات خشونت آمیزی می شود که اندک اندک به اقدامات تروریستی تبدیل می گردد. آنها دریافتند که امنیت ملی این کشور و شاید امنیت جهانی در معرض تهدید تروریسم قرار دارد و این تروریسم عمدتاً ویژگی اسلامی و خاورمیانه ای دارد و برای ریشه کن ساختن آن، دموکراتیک شدن این منطقه یک ضرورت است.<sup>۱۳</sup> از این رو، طرح خاورمیانه بزرگ برای تحمیل دموکراسی به کشورهای منطقه تدوین شد، به این ترتیب مسئله فلسطین و درگیری طولانی مدت آن به شکل جدیدی در دستور کار کاخ سفید قرار گرفت.

با اینکه ۱۱ سپتامبر زمینه مناسبی برای اسراییل فراهم ساخت تا به تشدید اقدامات سرکوب گرانه خود علیه فلسطینیان مانند بمباران مقر عرفات و کشتن شیخ یاسین از بنیان گذاران حماس و جانشین او عبدالعزیز رنتیسی بپردازد، این حادثه برای فلسطینیان پیامدهایی چون حمایت غرب از تشکیل کشور مستقل فلسطینی به عنوان تنها راه حل کشمکش طولانی مدت اعراب و اسراییل را در پی داشت. گرچه بوش بارها بر این نکته تاکید کرد که اسراییل حق دفاع از خود در مقابل ترور را دارد و کاندولیزا رایس نیز نسبت به قتل یاسین اظهار داشت که: «اجازه دهید به خاطر داشته باشیم که حماس یک سازمان تروریستی است»، اما جامعه بین الملل حتی کشورهای دوست آمریکا مانند انگلیس ترورها را محکوم نمودند و این اقدامات را به عنوان اقدامات ضد صلح توصیف کردند.<sup>۱۴</sup>

با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و افزایش نگرانیهای امنیتی در جامعه آمریکا، توجه به گروههای اسلامی که بر اساس دیدگاه واشینگتن گروههای تروریستی تلقی می گردند و موجبات شکست فرایند صلح را فراهم می آورند، افزایش یافت. آنچه در این بین بیش از همه مود تاکید رهبران آمریکا قرار گرفت، نگرانی از مناسبات برخی از این گروهها با جمهوری اسلامی ایران بود که به زعم آمریکا یکی از موانع اصلی فرایند سازش و در عین حال یکی از دول محور شرارت بود. سخنرانی بوش در ۲۴ ژوئن ۲۰۰۲ مبنی بر تشکیل دو کشور مستقل فلسطینی و اسراییلی و اینکه مشکل حکومت فلسطین، نبود دموکراسی است، سیاست این کشور را نسبت به فلسطین و گروههای آن تا حدودی نمودار ساخت. این موضع گیری گویای خواست آمریکا هم از تشکیلات خود گردان و هم از گروههای مبارز بود. در واقع، دولت آمریکا از تشکیلات خود گردان خواست تا گروههای فلسطینی را خلع سلاح کند و به خشونت این گروهها پایان دهد و از این گروهها بخواهد که به راهکارهای نظامی و توسل به ابزارهای سیاسی خاتمه دهند.

### روابط آمریکا و حماس پس از اشغال عراق

تسخیر عراق در مدت تقریبی سه هفته، گونه ای از فضای روانی و عملیاتی را در منطقه خاورمیانه و اصولاً در سطح جهان ایجاد کرد که قدرت مانور مخالفان اسراییل را در منطقه به

شدت کاهش داد. در منطقه خاورمیانه، تقدم سیاست عبور از عراق برای حل مسایل ضروری در منطقه و به خصوص معضل مناقشات منطقه ای، پیش نیاز برای حل مشکل بین فلسطینی ها و اسرائیل شد. دل مشغولی اصلی آمریکا جلوگیری از گسترش تبعات کشمکش اسرائیل - فلسطین در سطح منطقه و نیز آثار منفی آن بر سیاست آمریکا در قبال عراق بود. اعلام طرح تفصیلی نقشه راه به وسیله آمریکا - که البته توسط گروه چهار جانبه تدوین گشته بود - در فضای پس از تهاجم نظامی به عراق، بلافاصله پس از اینکه ابومازن و کابینه اش از شورای قانون گذاری فلسطین رای اعتماد گرفت، نشان از این واقعیت داشت که میان منازعه اسرائیلی - فلسطینی از یک سو، و جنگ در عراق و تغییر در خط مشی خاورمیانه ای آمریکا از سوی دیگر، رابطه ای وجود دارد. به نظر می رسد مهم ترین عوامل تعیین کننده خط مشی جدید آمریکا را می توان به صورت ذیل بیان کرد:

۱. فشارهای تونی بلر به بوش برای حل منازعه اسرائیلی - فلسطینی؛
۲. پیروزی سریع در عراق و جلب اعتماد بیشتر به آمریکا برای یک نقش بین المللی موثر؛
۳. کاهش حس تنفر و مخالفت اعراب نسبت به آمریکا پس از حمله به عراق با مداخله برای حل مسئله فلسطین؛
۴. تلاش برای ترمیم نسبی شکاف در پیمان آتلانتیک به ویژه میان آمریکا از یک سو و فرانسه و آلمان از سوی دیگر، از طریق نشان دادن ضرورت مداخله در منازعه اسرائیلی - فلسطینی؛
۵. وجود نوعی حمایت داخلی در آمریکا برای مداخله بوش در قضیه فلسطین.

مداخله جدی بوش برای حل منازعه فلسطینی - اسرائیلی از طریق شرکت در نشستهای شرم الشیخ و عقبه و رسمیت بخشیدن به طرح نقشه راه از طریق اخذ ضمانت از رهبران عرب برای حمایت از صلح و قطع کمک به گروههای به اصطلاح تروریستی از یک سو و متعهد ساختن شارون و ابومازن به اجرای مرحله نخست نقشه راه از سوی دیگر، ارسال تیمی از کارشناسان آمریکایی به ریاست جان ولف معاون وزیر خارجه آمریکا، سپردن مسئولیت آغاز مذاکرات صلح به کاندولیزا رایس، اظهار نگرانی از تلاش اسرائیل برای ترور شخصیتهای

فلسطینی چون رنتیسی و اعزام کالین پاول به منطقه، همگی نشان از جدیت بوش برای ارایه راه حلی برای این منازعه داشت. افزون بر این، بوش با تقاضای تعهد جدی اسرائیل نسبت به جلوگیری از گسترش شهرکهای یهودی نشین در کرانه باختری و نوار غزه و همچنین برچیدن دیده بانها یا پایگاههای تازه تاسیس شده در کرانه باختری نشان داد که تا چه اندازه آغاز مذاکرات برای وی اهمیت دارد.<sup>۱۵</sup>

### ۱. ارایه نقشه راه

آمریکایی ها پس از جنگ عراق که خود را پیروز جنگ می دانستند، در صدد بودند تا با اجرای پروژه نقشه راه و حل منازعه فلسطین و اسرائیل امنیت پایدار را به خاورمیانه بیاورند. در بین این اتفاقات آمریکا طرح خاورمیانه بزرگ را در دست داشت تا منازعه اسرائیل-فلسطین را از حالت بین المللی به منطقه ای تبدیل کند. این طرح در سه مرحله پیش بینی شده بود:

۱. کاهش و توقف خشونت دو طرف اسرائیل-فلسطین،

۲. تلاش برای ایجاد دولت موقت فلسطین از ژوئن تا دسامبر ۲۰۰۳،

۳. امضای توافق نامه رسمی بین فلسطین و اسرائیل.

در پروژه نقشه راه همچون گذشته بحث تعیین خطوط مرزی دولت خودگردان فلسطین و اسرائیل، و بحث شهرک سازی یهودیان در فلسطین مطرح گردید، اما این بحثها به شرایطی نیز بستگی داشت و آن تلاش دولت خودگردان برای توقف عملیات استشهادی و مهار انتفاضه فلسطین بود که آمریکا و اسرائیل آن را تحت عنوان مبارزه با تروریسم مطرح کرده بودند، طرح نقشه راه با توجه به نقاط ضعف آن؛ همچون فقدان سازوکارهای عملی برای مسایل عمده مورد اختلاف همچون بازگشت آوارگان فلسطینی و سرنوشت بیت المقدس، بندهای امنیتی موجود در آن جهت از بین بردن مقاومت فلسطینیان و شکستن اراده آنان به عنوان تنها سلاح مقاومت فلسطینیان و نیز نقش تشکیلات خودگردان در این راستا که موجب ایجاد آشوب و فتنه می شد، موجب مخالفت گروههایی چون حماس و جهاد شد و شیخ احمد یاسین رهبر معنوی حماس این طرح را «تضمین امنیت اسرائیل در ازای نابودی امنیت

فلسطینی ها و نابودی قضیه فلسطین» خواند. یکی دیگر از عوامل موثر بر مخالفت گروه‌های فلسطینی محدود شدن طرح در اراضی اشغالی ۱۹۶۷ است، در حالی که حماس در اساس نامه خود بر تشکیل کشور مستقل فلسطینی در کل سرزمین فلسطین یعنی اراضی ۱۹۴۸ تاکید دارد. همچنان که در ماده ۱۳ اساس نامه حماس در سال ۱۹۸۸ آمده است: «هیچ راه حلی برای موضوع فلسطین جز از طریق جهاد وجود ندارد، تمامی پیشنهادات و کنفرانس‌های بین‌المللی تلف کردن وقت هستند». با خروج اسرائیل از اراضی اشغالی نوار غزه بر موج مخالفت این گروه‌ها با طرح نقشه راه افزوده شد.<sup>۱۶</sup> نقشه راه با عمل نکردن اسرائیل به تعهدات خود در چارچوب این طرح؛ مانند جلوگیری از گسترش شهرک‌های یهودی نشین، پایان دادن به خشونت علیه فلسطینیان و عدم تهاجم نظامی به داخل اراضی تحت اقتدار حکومت خودگردان از یک سو، و به سبب درگیری آمریکا در مسایل عراق و عدم آمادگی آن برای مداخله جدی در قضیه منازعه اعراب-اسرائیل از سوی دیگر، به نتیجه نرسید. آریل شارون به عنوان افراطی‌ترین نخست‌وزیر اسرائیلی با وجود نشست عقبه و اذعان تلویحی به پذیرش طرح نقشه راه، در عمل حاضر نبود دولت فلسطین را در هر منطقه کرانه باختری و نوار غزه شناسایی نماید و طبق سیاست توسعه سرزمینی مخالف محدود شدن خود بود. با عقیم ماندن نقشه راه تنش و منازعه بین دولت خودگردان و یاسر عرفات با شارون شدت گرفت. تحولاتی که پس از طرح نقشه راه تا تشکیل دولت حماس رخ داد، به شرح ذیل است:

۱. افزایش تنش بین رییس دولت خودگردان فلسطین با شخص آریل شارون؛

۲. رای دیوان بین‌المللی لاهه مبنی بر غیرقانونی بودن دیوار حایل؛

۳. مرگ یاسر عرفات و جانشینی محمود عباس معروف به ابومازن از جنبش فتح به

جای او؛

۴. طرح عقب نشینی اسرائیل از نوار غزه و تخریب شهرک‌های یهودی نشین در ژوبیه

؛۲۰۰۵

۵. مرگ شارون در آغاز سال ۲۰۰۶ و جانشینی ایهود اولمرت و ادامه سیاست مشت

آهنین شارون.<sup>۱۷</sup>

## ۲. خروج اسرائیل از نوار غزه

نوار غزه با مساحتی بالغ بر ۱۴۰ مایل مربع پیش از خروج اسرائیل از منطقه دارای جمعیتی بالغ بر ۷۵ هزار اسرائیلی در ۲۱ شهرک و یک میلیون و ۳۲۵ هزار فلسطینی بود. این منطقه در سال ۱۹۴۸ به اشغال نیروهای مصری درآمد، تا اینکه اسرائیل در جریان جنگ ۱۹۶۷ آن را به اشغال خود درآورد و تا اگوست ۲۰۰۵ در اختیار داشت. خروج اسرائیل از نوار غزه که در اگوست ۲۰۰۵ صورت نهایی به خود گرفت، دارای پیشینه تاریخی است؛ چراکه بر اساس قطعنامه‌های ۲۴۲، از ۳۷ سال پیش موظف به خروج از این منطقه بود که با بهانه‌های واهی از انجام آن خودداری می‌کرد. در مورد علل خروج اسرائیل دیدگاه‌های متعددی وجود دارد. خالد مشعل و محمود الزهار از رهبران حماس، با چشمگیر خواندن این اقدام آن را نتیجه مقاومت و خون شهیدان فلسطینی اعلام کرده و هدف بعدی را بیت المقدس دانستند. فشارهای خارجی به خصوص از جانب آمریکا و مقاومت گروه‌های اسلامی که در بالا بردن هزینه‌های تل آویو نقش اساسی داشت، در تصمیم اسرائیل نقش موثری داشت. مقاومت مردم غزه سبب شده است تا اسرائیلی‌ها از زمان اشغال غزه به مدت ۳۷ سال همواره با قیام و مبارزه مردمی (به خصوص دو انتفاضه گسترده) مواجه باشند. این جمله معروف اسحاق رابین نخست وزیر اسبق اسرائیل که گفت: «ای کاش یک روز صبح از خواب برخیزم و ببینم که غزه به زیر آب فرو رفته است»، از همین ناشی می‌شود. سرانجام نیز اسرائیل به ناچار از غزه خارج شد. بوش با تجلیل خروج اسرائیل از غزه این اقدام را گامی عینی در راستای تعهدات اسرائیل به نقشه راه خواند. از سویی واشینگتن ترس خود از حماس و دیگر گروه‌های اسلامی را که احتمال داشت کنترل نوار غزه را در جریان خروج اسرائیل در اختیار خود بگیرند و مانع ادامه روند صلح شوند، پنهان نمی‌داشت. از این رو، بر مواضع قبلی خود مبنی بر تشکیل دولت مستقل فلسطینی تا زمان خلع سلاح گروه‌های فلسطینی تاکید ورزید.<sup>۱۸</sup>

## ۳. پیروزی حماس در انتخابات فلسطین و مواضع آمریکا

انتخابات شهرداریهای فلسطین در ۲۰۰۵ که حماس بیشترین کرسی را در آن به

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی



دست آورد، موجب نگرانی شدید آمریکا شد؛ به نحوی که این کشور اعلام نمود با مشارکت حماس در انتخابات آینده مجلس ملی فلسطین موافق نیست. پیروزی حماس در انتخابات شهرداریهای فلسطین بازتابهای گسترده داخلی و خارجی بر جای نهاد. پیروزی حماس نه تنها موضع محمود عباس را رو به تحلیل برد، بلکه بر مواضع بازیگران خارجی فعال در عرصه تحولات فلسطین به خصوص آمریکا و اتحادیه اروپا تأثیرات جدی بر جای نهاد. موقعیت حماس در ادوار مختلف انتخابات شهرداریهای فلسطین فرصت مناسبی برای اتحادیه اروپا فراهم ساخت تا محدودیتهای اعمال شده بر جنبش را مورد ارزیابی مجدد قرار دهد. ارزیابی اروپا این بود که احتمالاً حماس پس از انتخابات به ویژه انتخابات پارلمانی، حزب حاکم در فلسطین خواهد بود و می تواند پس از خروج اسرائیل از نوار غزه تبدیل به قدرت مشروع دوفاکتو در این منطقه گردد. در این میان، از میان اعضای اتحادیه اروپا کشورهای فرانسه، هلند، انگلیس و اسپانیا نقش بسیاری در زمینه ایجاد شک و شبهه در مورد قرار دادن مجدد حماس در میان گروههای تروریستی داشتند. در میان آنچه بیش از همه تعجب صاحب نظران را برانگیخت، انتشار گزارشهایی مبنی بر تماس رهبران حماس با مقامات آمریکایی و گفت و گوهایی دو جانبه بین آنها بود. روزنامه اماراتی الیمن از پیشرفت در مذاکرات بین آمریکا و جنبش حماس خبر داد. این روزنامه به نقل از یک منبع فلسطینی نوشت: واشینگتن خواستار همکاری و مشارکت سازنده با حماس شده است. اما در عین حال خواستار حذف شاخه نظامی حماس نیز شده است.<sup>۱۹</sup>

پیروزی حماس در انتخابات شهرداریها، آمریکا را با مشکل اساسی مواجه ساخت. از یک سو پیروزی حماس ناشی از تمایلات مردمی و در واقع ناشی از آرای مردمی بود که بوش به عنوان ابزار دموکراسی بر آن تاکید می کرد، و از سوی دیگر نیز حماس همچنان بر حفظ راهبرد خود یعنی مقاومت اصرار می ورزید. سخنان اسکات مک کلان سخنگوی کاخ سفید و دیگر مقامات ارشد آمریکا از وضعیت پیچیده جدید حکایت داشت. مک کلان اظهار داشت: «رییس جمهوری نظر خود مبنی بر تروریست بودن حماس را تغییر نداده است»، اما یکی دیگر از مقامات آمریکایی با اشاره به اینکه واشینگتن با گروههای تروریستی مذاکره نمی کند، افزود: «شما چگونه می توانید این رویکرد را ادامه دهید بدون اینکه فرصتها و گزینه های

دموکراتیک را محدود کنید». آمریکا برای حل این مشکل به راه‌های مختلفی متوسل شد. از جمله خبرگزاری رویتر به نقل از سخنگوی کاخ سفید اعلام کرد: «تفاوت زیادی بین کسانی که ممکن است عضو سازمان باشند با کسانی که ممکن است تروریست باشند، وجود دارد.» از جمله روزنامه الحیات به نقل از یک دیپلمات برجسته آمریکایی نوشت: «آمریکا در صدد است راه‌گفت و گو را با گروه‌های اسلامی قانونی که خشونت و افراطی‌گری را کنار گذاشته‌اند، باز کند.»<sup>۲۰</sup> گرچه رهبران حماس بر این نکته تأکید می‌ورزیدند که خط مشی جدید آنان به معنای کنار گذاشتن مقاومت و جهاد به عنوان اصلی‌ترین ابزار فلسطینیان در احقاق حقوق خود نمی‌باشد. خالد مشعل، رییس دفتر سیاسی حماس نیز ابراز داشت: حماس تنها زمانی نزاع مسلحانه با اسرائیل را ترک می‌کند که این رژیم به مرزهای سال ۱۹۶۷ خود بازگردد و از سرزمینهای فلسطینی عقب‌نشینی کرده و حق بازگشت فلسطینیان را بپذیرد. محمود الزهار از رهبران حماس در مصاحبه‌ای با تلویزیون المنار، درخواستهای خارجی مبنی بر شناسایی حق موجودیت اسرائیل را رد کرد.<sup>۲۱</sup>

حضور حماس در انتخابات پارلمانی فلسطین در سال ۲۰۰۶ از مهم‌ترین رویدادها در عرصه تحولات سیاسی این سرزمین است که موجب بروز تحلیلهای فراوان از جمله راجع به روابط دو جانبه حماس و آمریکا گردید. انتخابات اراضی اشغالی، رهبران آمریکایی را با چالشی اساسی مواجه کرد، این چالش به بهترین شکل در گفتار و عملکرد رهبران آمریکایی نمود پیدا کرد. پیش از برگزاری انتخابات فلسطین، آمریکا و اتحادیه اروپا ملت فلسطین را به توقف کلیه کمکهای مالی تهدید کردند، این کشورها همچنین تهدید کردند که در صورتی که فلسطینیان به حماس رای دهند، پرداخت عوارض گمرکی فلسطینیان به تشکیلات خودگردان نیز قطع خواهد شد.<sup>۲۲</sup> ولی با سفر ابومازن به واشینگتن این مانع از بین رفت و واشینگتن موافقت خود را با حضور حماس در انتخابات اعلام کرد. واشینگتن با صادر کردن مجوز ورود این گروهها به فرایند سیاسی فلسطین امید به خلع سلاح آنها داشت. همین امر منجر به بروز اختلاف میان آمریکا و اسرائیل شد. با این وجود، یکی از مقامات اسرائیلی در آن زمان این اختلاف را کم‌اهمیت و تاکتیکی دانسته و اعلام کرد اعتقاد بر این است که جنبش حماس تا زمانی که دست از اقدامات تروریستی بر ندارد نمی‌تواند در انتخابات شرکت کند و

این در حالی است که آمریکا گونه ای دیگر فکر می کند.

در هر حال با نزدیک تر شدن موعد برگزاری انتخابات، بین مقامات آمریکایی در مورد حضور حماس نوعی اختلاف نظر به وجود آمد. در حالی که افرادی چون کارتر خواستار حضور پررنگ تر حماس در انتخابات و صحنه تحولات سیاسی فلسطین بودند، برخی شخصیت‌های جمهوری خواه با اعلام تاثیرات منفی پیروزی حماس بر فرایند سازش، خواهان ایجاد محدودیتهایی بر حضور حماس در این انتخابات شدند. این اتهامات تا بعد از برگزاری انتخابات نیز همچنان تکرار شد. تغییرات تاکتیکی در سخنان رهبران حماس در این مقطع که گویای درک آنان از شرایط جدید پیش رو است، در خور توجه است. چنانچه خالد مشعل مسئول دفتر سیاسی حماس، گفت: «جنبش در صدد نابودی اسرائیل نیست، بلکه به دنبال احقاق حق خود از این رژیم است و نیز اینکه حماس حاضر به مذاکره با اسرائیل از طریق طرف سوم می باشد.»<sup>۲۳</sup> اگر چه مسایل مختلفی همچون کسب مشروعیت و کسب قدرت سیاسی از عوامل این تغییر راهبردی دانسته می شود، یکی از عوامل اصلی تغییر راهبردی حماس را باید در تحولات منطقه ای و جهانی جستجو کرد. ادعای بوش مبنی بر تلاش برای توسعه و تقویت دموکراسی در خاورمیانه و اصلاحات در جهان عرب، به خصوص پس از ۱۱ سپتامبر به همراه مرگ یاسر عرفات، رهبر بلامنازع فلسطینیان، در مجموع شرایط جدیدی پیش روی تشکیلات خودگردان فلسطین و رهبر جدید آن قرار داد که شاید بتوان برنده اصلی این جریان را حماس دانست. مقامات حماس بارها اعلام کرده اند که آماده مذاکره با هر طرفی هستند، چنانچه سخنگوی حماس در نوار غزه با بیان اینکه حماس با هر طرف بین المللی جز اسرائیل آماده گفت و گو است، افزود: «حماس از طرفهای اصلی و شاخص در تحولات فلسطین است که خواستار تبدیل شدن به شریکی سیاسی در تحولات سیاسی به نفع مردم است. این امری طبیعی است که حماس خواستار وجود دشمنی در مقابل خود نباشد، ولی هدف اصلی ما مبارزه با دشمن صهیونیست است.»<sup>۲۴</sup>

حماس در صدد بود تا با برقراری ارتباط با آمریکا و اتحادیه اروپا، مشروعیت بین المللی کسب کند و از این طریق از محدودیتهای اعمال شده بر خود بکاهد. با این وجود، با پیروزی حماس در انتخابات موج اقدامات محدودیت ساز در برابر این جنبش آغاز شد. ابتدا آمریکا و

سپس اتحادیه اروپا خواستار قطع کمکهای مالی خود به حماس شدند تا بدین وسیله بتوانند این جنبش را تحت فشار قرار دهند تا مطالبات آنها مبتنی بر خلع سلاح گروههای فلسطینی و به رسمیت شناختن اسرائیل را عملی سازد.

#### ۴. اختلافات حماس و فتح و مواضع آمریکا

ورود حماس به عرصه سیاسی تشکیلات خودگردان، اختلافات دیرین بین فتح و حماس را وارد مرحله تازه ای نمود و اختلاف آنها بر سر تصاحب نهادهای اقتصادی و امنیتی را تشدید کرد و منجر به رویارویی نهادهای امنیتی وابسته به دو جناح فتح و حماس شد. اوج این تنشها به کودتای متقابل فتح و حماس علیه یکدیگر و تصرف نوار غزه توسط حماس منتهی شد و در عمل، فلسطینی های بدون دولت صاحب دو دولت مجزا شدند که یکی به رهبری حماس بر غزه و دیگری به رهبری محمود عباس و نخست وزیر جایگزینش سلام فیاض بر کرانه باختری حکم می راند. رهبران حماس مانند اسماعیل هنیه، آمریکا را عامل تفرقه افکن بین دو جنبش می دانستند. ابوعبیده رهبر شاخه نظامی حماس در گفت و گو با خبرگزاری اینترنتی (WND)\* اظهار داشت: «آمریکا با حمایت سیاسی و نظامی از عباس در حال تحریک یک جنگ داخلی در فلسطین است. از سویی خاورمیانه از نیروهای ضد آمریکایی و تسلیحات، انباشته شده است و آمریکا در این منطقه اهداف و منافع بسیاری دارد و این موجب تحریک ما برای حمله به منافع آمریکا در منطقه می شود.» وی در ادامه افزود: «تصمیم سیاسی حماس در حال حاضر تلاش جهت متقاعد نمودن جامعه بین الملل است که شامل آمریکا هم می شود، آنها باید انتخاب دموکراتیک مردم فلسطین را مورد شناسایی و احترام قرار دهند.»<sup>۲۵</sup>

رهبران اسرائیل که هر گونه افزایش اتحاد در فلسطین را به عنوان مانعی برای منافع تل آویو می بینند، خواهان افزایش جنگ داخلی در فلسطین و دامن زدن به اختلافات این دو جنبش هستند. بنابراین، آمریکا که بیشترین نقش را در تحولات فلسطین، ایفا می کند، نزاع فتح و حماس را از چارچوب درگیری میان خیر و شر و یا اعتدال و افراطی گری و یا دموکراسی و تروریسم می نگرد. بنابراین آمریکا به شدت مخالف هر گونه مذاکره با حماس است. بوش در

\* Word Net Daily

حمایت از موقعیت محمود عباس، دولت اسرائیل را به شدت تحت فشار گذاشت تا برای تقویت او دست به اقداماتی بزند؛ از جمله لغو تعدادی از پستهای بازرسی در کرانه باختری برای کاهش مشکلات عبور و مرور فلسطینی ها و آغاز مذاکرات صلح نهایی با محمود عباس.<sup>۲۶</sup>

آمریکا ضمن حمایت از سیاستهای اسرائیل در قبال ابومازن خود نیز اقداماتی در این راستا انجام داد:

- در نظر گرفتن بودجه ۸۰ میلیون دلاری برای تشکیلات امنیتی وابسته به ابومازن؛
- اعلام بوش مبنی بر برگزاری یک کنفرانس بین المللی با هدف حمایت از روند صلح؛
- فشار آمریکا بر کشورهای عربی برای تداوم تحریم حماس.

۶۷

سناریوی بوش این بود که از اختلافات فتح و حماس بیشترین بهره برداری را برای تضعیف حماس بکند. هدف دیگر این سناریو تاکید بر معرفی حماس و حزب الله و ایران به عنوان جریان ضد صلح و تروریسم و ایجاد زمینه برای اعمال فشار بیشتر بر آنان بود. در دیدار «عاموس گلعاد» مدیر دایره سیاسی امنیتی وزارت دفاع اسرائیل در نوامبر سال ۲۰۰۶، با «الیوت آبراهامز» معاون مشاور امنیت ملی آمریکا، چگونگی برخورد با جنبش حماس به بحث گذاشته شد؛ به ویژه بعد از آنکه ثابت شد روند محاصره نوار غزه و کرانه باختری هرگز باعث نابودی حماس نمی شود، بلکه باعث حمایت بیشتر فلسطینیان از حماس می گردد.<sup>۲۷</sup>

روزنامه عبری زبان هآرتز در شماره ۲۰۰۷/۳/۲۹ خود با اشاره به دیدار یادشده نوشت: «به اعتقاد آبراهامز، مقامات تشکیلات خودگردان نقش اساسی را در نابودی حماس بر عهده خواهند داشت و قرار است که برخی از طرحهای سیاسی و نظامی را به منظور تحقق این هدف به اجرا در آورند؛ ضمن آنکه نیروهای امنیتی تشکیلات خودگردان نیز نقش بسزایی در این میان خواهند داشت.»

اگر نگاهی به حوادث سال ۲۰۰۷ فلسطین داشته باشیم، می بینیم که تمامی رخدادها بین فتح و حماس حول محور حذف حماس از صحنه می چرخید. در شانزدهم دسامبر سال ۲۰۰۶، ابومازن در سخنرانی غیرمنتظره خود در رام الله دستور برگزاری انتخابات زودهنگام پارلمانی و ریاستی را صادر کرد، بدون آنکه در این زمینه مشورتی با حماس داشته باشد. عجیب آنکه، دستور ریاستی مذکور بعد از آن صادر شد که حماس به

همراه دیگر گروه‌های فلسطینی موافقت خود را با سند وفاق ملی اعلام کرد؛ سندی که ابومازن تاکید قابل ملاحظه‌ای بر آن داشت و در آن ساز و کارهای حل اختلافات داخلی نیز ذکر شده بود. جنبش حماس سخنرانی ابومازن در دسامبر ۲۰۰۶ و صدور دستور ریاستی مذکور را گام نخست در مسیر براندازی دولت مشروع و قانونی هنیه دانست و تاکید کرد این سخنرانی ارتباط مستقیم با ترور نافرجام سعید صیام، وزیر کشور فلسطین در تاریخ ۲۰۰۶/۱۲/۱۰ و همچنین ترور نافرجام اسماعیل هنیه در گذرگاه رفح دارد که دو روز پیش از سخنرانی ابومازن انجام گرفته بود.

جنبش مقاومت اسلامی فلسطین در واکنش به دستور ریاستی ابومازن مبنی بر برگزاری انتخابات زودهنگام پارلمانی و ریاستی، راه پیمایی‌های گسترده‌ای به راه انداخت تا مخالفت خود را با این امر اعلام کند. راه پیمایی‌ها با برخورد میان عناصر امنیتی و تظاهرکنندگان همراه شد و در نهایت به آغاز درگیری‌های نظامی میان دستگاه‌های امنیتی تشکیلات خودگردان و چهره‌های مسلح فتح با نیروهای یگان پشتیبانی وزارت کشور فلسطین و شاخه نظامی حماس انجامید. در این دوره تنش در روابط میان فتح و حماس به کرانه باختری نیز کشیده شد و دستگاه‌های امنیتی عباس مقادیر زیادی سلاح و مهمات را از کشورهای عربی دریافت کردند. ضمن آنکه دولت آمریکا نیز دستور اعطای کمک‌های هنگفت مالی به دستگاه‌های امنیتی تحت امر ابومازن را صادر کرد، البته صدور این فرمان در حالی صورت گرفت که پیش از آن بوش ۸۶٫۴ میلیون دلار را به نیروهای عباس اختصاص داده بود. دولت آمریکا در توجیه اقدام خود مبنی بر اختصاص مبالغ هنگفت به نظامیان رییس تشکیلات خودگردان، گفت: «این مبلغ برای کمک به دستگاه‌های امنیتی فلسطین صرف می‌شود تا آنکه بتوانند به تعهداتی که تشکیلات خودگردان در خصوص تخریب زیرساخت‌های تروریسم (مقاومت) دارد، جامه عمل بپوشانند.»<sup>۲۸</sup>

جنبش حماس موفق به شکست دستگاه‌های امنیتی تشکیلات شده و ابومازن را با کنترل تمامی مقرهای امنیتی تشکیلات خودگردان، آن هم در مدت زمان بسیار کوتاه غافلگیر کرد. در این دوره که با کنترل حماس بر مقر سازمان‌های مذکور همراه بود، شاهد اختلافات گسترده‌ای در میان رهبران فتح به ویژه احمد حلس، دبیر جنبش فتح در نوار غزه،

و محمد دحلان، مشاور امنیتی ابومازن بودیم. احمد حلس از همان آغاز هشدار داد که فتح به سمت اجرای طرح‌های صهیونیستی - آمریکایی کشیده می‌شود و همین افشاگری او باعث عزل وی از منصب دبیری جنبش فتح شد. پس از آنکه هفت توافق نامه‌ای که میان حماس و فتح در خصوص آتش بس منعقد شده بود، شکسته شد، دولت عربستان توانست دو طرف را قانع کند که به منظور بحث در مورد راه‌های حل بحران در مکه گرد هم بیایند. دو جنبش فتح و حماس به درخواست عربستان بر سر میز گفت و گو بازگشتند و نتیجه این گفت و گوها تنظیم «توافق نامه مکه» بود که متضمن توافق نظر دو طرف درباره تشکیل دولت وحدت ملی، مشارکت سیاسی میان فتح و حماس و بازسازی سازمان آزادی بخش بود. به هر حال، آنچه در واقعیت می‌گذشت، با مفاد توافق نامه فاصله بسیار داشت؛ چرا که به جز مسئله تشکیل دولت وحدت ملی، هرگز مسئله مشارکت سیاسی فتح و حماس به بحث گذاشته نشد. از سوی دیگر، ابومازن به شدت با رایزنی در خصوص بازسازی ساف مخالف بود. مشارکت در داخل دولت وحدت ملی نیز تا حد زیادی شکل صوری داشت و وزرای عضو فتح و حماس هر یک از مرجع خاصی پیروی می‌کردند و هیچ وحدتی در این میان وجود نداشت.

در دوره پس از انعقاد توافق نامه مکه، آمریکا ابومازن و دستگاه‌های امنیتی را تحریک می‌کرد تا از زیر بار اجرای توافقی‌ها شانه خالی کنند. در همین رابطه، روزنامه عبری زبان هآرتز در شماره ۲۰۰۷/۶/۱۹ خود پرده از سندی برداشت که دی سوتو، نماینده سازمان ملل متحد در کمیته چهارجانبه و معاون دبیر این کمیته، آن را تنظیم و در آن دولت آمریکا را متهم کرد که به منظور نابودی حماس یک جنگ داخلی در فلسطین به راه انداخته است. در سند مذکور، در مورد نقش ابومازن و نزدیکانش آمده است: «مشاوران و چهره‌های نزدیک به ابومازن برای ما از وجود طرحی پرده برداشتند که جهت انحلال دولت حماس تنظیم کرده بودند.»

مسئول هماهنگی‌های امنیتی آمریکا که در راستای هم سو کردن دستگاه‌های امنیتی ابومازن با سازمان‌های امنیتی اسرائیل می‌کوشید، طرحی ارائه کرد که هدف نهایی آن نابودی دولت وحدت ملی بود. بر اساس طرح مذکور، بقای دولت وحدت فلسطین در گرو پذیرش شروط کمیته چهارجانبه بود. نتیجه این اقدامات، درگیری شدید میان جنبش حماس و

دستگاههای امنیتی و گروههای مسلح وابسته به فتح بود و این دومین مرحله از درگیریهای داخلی بود که با غروب خورشید پانزدهم ژوئن این حماس بود که کنترل تمامی مقرهای امنیتی را بر عهده گرفته بود. ضمن اینکه در این میان شمار زیادی از فرماندهان دستگاههای فاسد امنیتی و مسئولان برجسته تشکیلات خودگردان با وجود عفو عمومی حماس، از نوار غزه گریختند. ابومازن دولت هنیه را عزل و آن را فاقد اعتبار قانونی دانست و هر گونه فعالیت جنبش حماس در کرانه باختری را ممنوع اعلام کرد. ابومازن همچنین دولت جدیدی به ریاست سلام فیاض تشکیل داد. جامعه جهانی نیز در اقدامی قابل پیش بینی دولت فیاض را به رسمیت شناخت و سیل کمکهای مالی را به سوی آن سرازیر کرد. دولت تشکیلات خودگردان با به کارگیری کمکهای مالی در صدد برآمد تا دو فضای اقتصادی مختلف - یکی در کرانه باختری و دیگری در نوار غزه - ایجاد کند تا دیدن وضعیت اقتصادی سواحل غربی رود اردن، اهالی نوار غزه را به شورش علیه حماس وادارد. اقدامات ابومازن علیه حماس به اینها نیز محدود نشد. وی دستوری در خصوص تعقیب اعضای حماس در کرانه باختری، بازداشت فعالان این جنبش و پلمپ نهادهای وابسته به آن صادر کرد. بر اساس گزارش نهادهای حقوقی فلسطین، صدها فعال عضو حماس بازداشت شدند و شمار زیادی از آنان در معرض شدیدترین و فجیع ترین شکنجه ها قرار گرفتند.<sup>۲۹</sup>

پس از کنترل حماس بر نوار غزه، تل آویو و واشینگتن به ابومازن هشدار دادند که در صورت از سرگیری گفت و گوها با جنبش حماس، تمامی روابطشان را با وی قطع خواهند کرد. در ضمن، برگزاری کنفرانس آنابولیس که به درخواست بوش برگزار شد، در جهت تثبیت شکاف موجود میان حماس و ابومازن بود. به هر حال، بوش و اولمرت در این کنفرانس موفق شدند تا این تعهد را از ابومازن بگیرند که هرگز رابطه قطع شده خود را با جنبش حماس و دیگر گروههای فلسطینی برقرار نسازد. موافقت ابومازن با اجرای مرحله نخست نقشه راه که مبتنی بر نابودی گروههای مقاومت، خلع سلاح کردن گروهها و متوقف ساختن هر گونه اقدام تحریک آمیز علیه رژیم صهیونیستی بود، در واقع فرصت هر گونه گفت و گو با حماس را به صفر می رساند.<sup>۳۰</sup> سال ۲۰۰۷ بدون آنکه تل آویو و واشینگتن به رویای خود یعنی نابودی حماس از طریق محاصره و همچنین اقدامات نظامی دستگاههای امنیتی ابومازن و شبه نظامیان فتح



دست یابند، پایان یافت.

## ۵. حمله اسرائیل به غزه و مواضع آمریکا

با عدم موفقیت نقشه راه در حل منازعه فلسطینی-اسرائیلی، آمریکا توجه خود را به دو گزینه معطوف داشت: نخست آنکه، با فراهم نمودن مقدمات لازم و آماده سازی افکار بین المللی (تثبیت این مسئله که گروه‌های مقاومت، دشمن صلح هستند) تلاش کرد تا فلسطینی‌ها را به زور وادار به تسلیم نماید. آمریکا در ابتدا با ایجاد اختلاف افکنی بین جنبش فتح و حماس و قطع کمک‌های بین المللی سعی در ایجاد یک جنگ روانی علیه حماس داشت تا گزینه نخست را عملی سازد. گزینه دوم توسط مارتین ایندایک سفیر سابق آمریکا در اسرائیل پیشنهاد شد. از دید او باید نوار غزه و کرانه باختری را تحت قیمومت بین المللی (ناتو یا سازمان ملل) قرار داد تا نیروهای آمریکایی یا دیگر نیروهای بین المللی بتوانند با برقراری آرامش در آن به تاسیس دولت فلسطینی کمک نمایند.<sup>۳۱</sup> از همین رو، حملات ناگهانی اسرائیل به غزه به بهانه ربودن یک سرباز اسرائیلی تحت لوای دفاع از امنیت شهروندان یهودی و آزادی آن سرباز، برای تحقق گزینه دوم صورت گرفت.

در روز ۱۴ دسامبر ۲۰۰۸ اسماعیل هنیه اعلام کرد: «با فرا رسیدن روز پایان آتش بس، تنها در صورتی خود را ملزم به ادامه آتش بس می‌داند که وضعیت رقت بار محاصره مردم غزه از سوی اسرائیل و مصر پایان پذیرد.» اسرائیل با علم و اطلاع کامل از آنچه که پیش خواهد آمد، پیشنهاد وی را رد کرد. غزه دوراه بیشتر پیش رونداشت: یا پذیرش مرگ و تحقیر در میان محاصره و یا از سرگیری مبارزه برای رها شدن از کمند وضعیت فاجعه آمیزی که در آن گرفتار آمده بود؛ چراکه دو سال فشار بی وقفه محاصره، اقتصاد غزه را به حالت فلج کامل درآورده بود. حمله اسرائیل به غزه یک هفته پس از انقضای زمان آتش بس با این هدف انجام شد که هزینه جنگ را بر عهده حماس بگذارد. جورج بوش نیز اظهار داشت که اسرائیل در مقابل حملات موشکی سازمان حماس از حق حراست از خود برخوردار بوده و مسئول حوادث غزه، سازمان حماس است. باراک اوباما رییس جمهور جدید آمریکا نیز اظهار داشت برای اینکه دو صدای متفاوت از واشینگتن به گوش نرسد، وقایع را ارزیابی نخواهد کرد.

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

اسرائیلی‌ها اقدام به زمینه‌سازی و توجیهات حقوقی مفصلی برای حمله کردند و مقالات متعددی در روزنامه‌های داخلی و خارجی در این مورد نوشتند. به عنوان مثال، با طرح سوالاتی نظیر اینکه آیا شرایط غزه، شرایط یک سرزمین در حال اشغال است یا خیر و اینکه آیا اسرائیل مجاز به حمله است و آیا این اقدام متناسب با حملات موشکی حماس به اسرائیل بوده است (دفاع مشروع براساس اصل ۵۱ منشور ملل متحد) و با مقایسه حمله خود به غزه با حمله آمریکا به طالبان پس از حملات یازدهم سپتامبر و موارد دیگری از این قبیل، سعی در توجیه حقوقی اقدام خود کرد.<sup>۳۳</sup>

اهداف اسرائیل از انجام حمله را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود:

۱. اهداف اعلامی: همان‌گونه که گفته شد، هدف از انجام این حمله دفاع مشروع از جان مردم اسرائیل عنوان شد.

۲. اهداف واقعی: در پس هدف تبلیغاتی اعلام شده، اهداف واقعی دولت اسرائیل نهفته بود که می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم نمود:

۲.۱. اهداف ایده‌آل: از بین بردن کامل زیرساختها و ساختار سازمانی و تشکیلاتی حماس و کشتار یا دستگیری کادرها و اعضای این سازمان و انتقال آنان به زندانها و اردوگاههایی که از پیش به همین منظور در داخل اسرائیل آماده شده بود و سپس سپردن کنترل مجدد این ناحیه به دولت خودگردان با این امید که با انجام این حمله فشارهای مردمی علیه حماس افزایش و پایگاه مردمی آن کاهش یابد. از سوی دیگر اسرائیل به دنبال آن بود تا نیروی بازدارنده خود را که در جنوب لبنان شکسته شده بود، احیا نماید. تصور اسرائیل این بود که حماس ضعیف‌ترین حلقه از زنجیره به هم پیوسته‌ای از یک هم‌پیمانی گسترده است که از ایران تا سوریه، لبنان و فلسطین را فرا گرفته است. براساس محاسبات اسرائیل این رژیم به راحتی می‌توانست این حلقه (حماس) را نابود کند و در این صورت با شکسته شدن این زنجیره، اسرائیل می‌توانست ادعا کند که بار دیگر نیروی بازدارنده خود را احیا کرده است.

۲.۲. اهداف جایگزین: در صورت عدم تحقق اهداف ایده‌آل، اسرائیل باید بتواند توان موشکی حماس را نابود کند و عناصر حماس را تا حد امکان مورد هدف قرار دهد.<sup>۳۴</sup>

ارتش رژیم صهیونیستی در طرح خود که با آمریکا و برخی از سران کشورهای اروپایی و عربی هماهنگ نموده بود، حداکثر دو هفته زمان برای رسیدن به اهداف فوق در نظر گرفته بود. مرحله نخست عملیات برای مدت یک هفته ادامه یافت و جنگنده های F16 ساخت آمریکا با روزانه حدود بین ۶۰ تا ۱۳۰ حمله هوایی توانستند در همان روزهای نخست حدود ۳۰۰ ساختمان اداری، دولتی، حزبی و خدماتی مربوط به حماس را که از قبل شناسایی کرده بودند، منهدم و با خاک یکسان کنند. در ادامه عملیات هوایی به برخی از ساختمانهای دیگر که متعلق به مردم بود نیز حمله ور شدند و تعداد زیادی از مردم را به خاک و خون کشیدند.

۷۳

در مجموع، گفته می شود حدود ۵۰۰۰ ساختمان منهدم و تمام زیربناهای نوار غزه ویران و بیش از دو هزار میلیارد تومان خسارات مستقیم به مردم فلسطین وارد شد. در مرحله دوم، نیروی زمینی ارتش اسرائیل با فراخوان ۶۰ هزار نفر نیروی ذخیره و با استعدادی در حد هفت تیپ، حمله به نوار غزه را آغاز کرد تا بتواند کل سرزمین غزه را اشغال و به تصرف خود درآورد. ارتش اسرائیل پس از دو هفته جنگ نتوانست از سد مقاومت مردم عبور کرده و نوار غزه را تحت کنترل خود در آورد. در همین حال گروه حماس نیز توانست تا آخرین لحظات جنگ، روزانه بین ۲۰ تا ۵۰ راکت را به سوی سرزمینهای اشغالی پرتاب نماید. با توجه به عدم انتظار رژیم صهیونیستی از برد به نسبت طولانی راکت ها و حجم آنها، فشار زیادی از سوی ساکنان اسرائیل بر دولتمردان صهیونیست به دلیل عدم توانایی آنها در جلوگیری از پرتاب راکت ها، وارد آمد. بنابراین، می توان گفت که ارتش اسرائیل در این جنگ شکست سختی را از ناحیه مقاومت مردم فلسطین متحمل شد و ناچار گردید که به صورت یک جانبه جنگی را که خود آغاز کرده بود، پایان دهد. اکنون روشن است که رژیم اسرائیل در این جنگ به هیچ هدفی نرسید: نه توانست از پرتاب راکت ها جلوگیری کند، و نه سرباز اسیر خود را رها سازد، نه توانست توان نظامی حماس را به کلی نابود کند و نه حماس را از قدرت برکنار نماید.<sup>۳۵</sup>

اسرائیل به طور رسمی آتش بس را تصدیق نکرده و هر دو طرف حق حمله دوباره را در زمانی دیگر برای خود محفوظ داشته اند. بوش برای رسیدن به چارچوبی جهت صلح، به اسرائیل و مقامات فلسطینی در کوتاه زمانی که در مقام ریاست جمهوری بود، اخطار نمود. عباس، اسرائیل را به خاطر دنبال نکردن نقشه راه مورد نکوهش قرار داد و اسرائیل نیز توافقه

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

را به زمانی مشروط کرد که عباس امنیت را در داخل قلمرو خود برقرار کند.<sup>۳۶</sup>

مفسران سیاسی در این واقعیت یک صدا هستند که حملات نظامی اخیر اسرائیل به غزه شانس رسیدن به یک راه حل صلح آمیز را کمتر کرده است. از سوی دیگر، مجله آمریکایی تایم در گزارشی با اشاره به شکست تلاشهای دولت بوش برای منزوی کردن حماس و قدرت بخشیدن به ابومازن نوشت: محمود عباس بزرگ ترین بازنده سیاسی جنگ در غزه است. در این گزارش آمده است: با وجود تلاش دیپلماتهای غربی و عرب برای افزایش نقش محمود عباس، وی با خشم رو به رشد مردم فلسطین نه تنها در غزه، بلکه در کرانه باختری نیز مواجه است.

ریچارد فالک مخبر ویژه سازمان ملل متحد در غزه و استاد دانشگاه پرینستون آمریکا، با وحشیانه توصیف کردن جنایات رژیم صهیونیستی در حملات ۲۲ روزه، حماس را فاتح اصلی این جنگ نامید. وی اظهار داشت: در ظاهر امر، میزان تلفات طرفین، تسلط اسرائیل بر زمین، دریا و هوا حکایت از آن دارد که اسرائیل پیروز میدان بوده، اما به محض اینکه جنگ پایان یافت، ارزیابیهای انجام شده حکایت از آن داشت که درست همانند عراق در غزه نیز رهبری غلط وجود داشته است. شاید اسرائیل در بعد نظامی موفق بوده باشد، اما این نبرد بازخوردهای منفی دیپلماتیک نیز برای اسرائیل به همراه داشت. قطر و موریتانی، از معدود کشورهای حاضر در خاورمیانه که اسرائیل را به رسمیت شناخته بودند، روابط خود را با آن قطع کردند و اتحادیه اروپا نیز مذاکرات خود برای همکاریهای اقتصادی با اسرائیل را به یکباره قطع کرد. فالک در توضیح این مطلب افزود: در چنین فضای پرتلهایی، چندان مایه تعجب نبود که جامعه بین الملل که همواره در قبال اقداماتی از این دست سکوت می کرد، به یکباره و برای نخستین بار، از کمیسر عالی حقوق بشر گرفته تا رییس مجمع عمومی سازمان ملل، همگی خواستار انجام تحقیقات درباره جنایات جنگی اسرائیل شد. در این میان پارلمان اندونزی از این هم فراتر رفته و به اتفاق آرا از سازمان ملل خواست تا همانند دهه ۱۹۹۰ و رسیدگی به جنایات انجام شده در جریان سقوط یوگسلاوی و همچنین نسل کشی انجام شده در رواندا، دادگاهی ویژه برای رسیدگی به جنایات جنگی اسرائیل تشکیل شود.<sup>۳۷</sup>

## مواضع دولت باراک اوباما

قرار بود اوباما به توصیه مشاورانش شروط سه گانه ای را که گروه چهار جانبه برای مذاکره با حماس مطرح کرده است، نادیده بگیرد و با حماس وارد مذاکره شود. این شروط عبارت بودند از: به رسمیت شناختن اسرائیل، کنار گذاشتن خشونت و پذیرفتن و معتبر شمردن توافقات پیشین توسط حماس. رییس جمهوری آمریکا در جمع نمایندگان پارلمان ترکیه از طرح موسوم به نقشه راه و همچنین توافق آناپولیس در زمینه صلح در خاورمیانه دفاع کرد. به گزارش خبرگزاری فرانسه از آنکارا، باراک اوباما خاطر نشان کرد: توافق صلح آناپولیس و طرح نقشه راه، راه را برای برقراری صلح در خاورمیانه هموار می کند. بر پایه این گزارش، اوباما در حالی از توافق آناپولیس دفاع می کند که آویگدور لیبرمن، وزیر امور خارجه جدید رژیم صهیونیستی، در اظهاراتی پای بندی تل آویو به این توافق نامه را رد کرده بود.<sup>۳۸</sup>

ریچارد هاس، دیپلمات آمریکایی که رییس شورای روابط خارجی هم هست، معتقد است اگر آتش بس بین حماس و اسرائیل دوام یابد و حماس با تشکیلات خودگردان فلسطین هم آشتی کند، در آن صورت دولت اوباما خواهد توانست تماسهایی هر چند محدود با حماس برقرار کند. به گفته منابع نزدیک به دولت اوباما، آمریکا در مورد حماس نیز باید راهی مشابه فرایندی دنبال کند که در دهه ۱۹۷۰ در تماس با سازمان آزادی بخش فلسطین دنبال می کرد.<sup>۳۹</sup>

توماس پیکرینگ، چستر کروکر و کاسیمیر یاست از تحلیل گران آمریکایی، در کتاب جدید خود با عنوان نقش آمریکا در جهان، گزینه های سیاست خارجی برای رییس جمهور آینده (۲۰۰۹) را نوشته اند: «با اینکه تاثیر آمریکا در بسیاری از مسایل خاورمیانه کاهش یافته است، اما آمریکا در مسایل اعراب-اسرائیل به وضوح از جایگاه والایی برخوردار است؛ زیرا تنها آمریکا از اعتماد تصمیم گیران اسرائیلی بهره می برد و از سویی اغلب طرفهای مذاکره کننده عربی نیز خواهان رهبری آمریکا به عنوان تنها کلید محوری در مذاکرات هستند. این امر گویای آن است که پیش شرطهای آمریکا در مورد رفتار مستقیم با ایران، سوریه، حماس و حزب الله، محدودیتهایی بر تاثیر گذاری آمریکا بر آنها تحمیل کرده است و این خطر را به دنبال دارد که بسیاری از این گروهها انگیزه بسیار زیادی برای استفاده از ترور

جهت سنگ اندازی در روند پیشرفت دیپلماتیک داشته باشند. به اعتقاد آنها، دولت اوباما در این مسئله با چند گزینه مواجه است: دنبال کردن مذاکره گام به گام با وارد آوردن فشار به هر دو طرف برای رسیدن به راه حل جامع؛ حمایت کامل از اسرائیل با فشار موازی بر فلسطینی‌ها برای پاسخ‌گویی به نگرانی‌های امنیتی اسرائیل؛ یک توافق نامه سوریه‌ای-اسرائیلی به جای این گزینه‌ها.<sup>۴۰</sup>

مک ماهان طی مقاله‌ای با عنوان «مذاکره با دولتهای سرکش» نوشت: «آمریکا پیش از ۱۱ سپتامبر از شناسایی یا مذاکره با گروه‌های تروریستی غیر دولتی خودداری می‌کرد، اما امروزه به نظر می‌رسد که کارشناسان از هر دو حزب اصلی سیاسی آمریکا در مورد گفت‌وگوهای دیپلماتیک با گروه‌های غیر دولتی مرتبط با تروریسم مانند حماس و حزب الله متفق القول هستند.» دنیس راس دیپلمات سابق آمریکا معتقد است: «مذاکره با این گروه‌ها می‌تواند باعث تغییر رفتار دیگر دولتهای متخاصم شود، بازیگران غیر دولتی مانند حماس و حزب الله پیش از آنکه در گفت‌وگوها توجیه شوند، باید آستانه تحمل خود را بالاتر ببرند، این در صورتی است که دستیابی به مشروعیت برای آنها اهمیت زیادی داشته باشد. اما اگر آنها نیازی به هماهنگی با دنیا نداشته باشند و در نظر آنها دنیا باید خودش را با آنها هماهنگ سازد، ضرورتاً به چیزی دست نخواهند یافت. هافمن کارشناس تروریسم اضافه می‌کند: «هدف راهبرد ضد تروریسم همواره باید در جهت در انزوا قرار دادن افراط‌گرایان خشونت طلب باشد و تلاش شود از خشونت طلب شدن افراط‌گرایان غیرخشن جلوگیری شود.»<sup>۴۱</sup>

بورلی میلتون و ادوارد والس‌تیر کروک طی مقاله‌ای با عنوان «عنصر گریزان: حماس و فرایندهای صلح» بیان کرده‌اند: «نقشه راه، تنها از لحاظ بین‌المللی فرمول پایان برخورد را مورد پذیرش قرار داد، اما از لحاظ تکنیکی معوق ماند و در سرشماری اخیر، در بین مردم فلسطین اعتمادی به آن نیست. از سویی یکی از مهم‌ترین دلایل شکست آن، این است که بر فرمول اسلو بنا شده است که همان نادیده گرفتن تغییرات در چشم انداز سیاسی فلسطین و ظهور جنبش حماس است. این جنبش خدمات اجتماعی، رفاهی، سیاسی و مسلحانه دارد و رقیبی برای سازمان آزادی بخش فلسطین در فلسطین است و در سالهای اخیر محبوبیت آن افزایش یافته و آن را نیروی سیاسی مهمی ساخته است. طی چهار سال گذشته، پیشنهادهای

سیاسی حماس از سوی اسرائیل و آمریکا رد شده و در جنگ ترور علیه سازمانهای اسلامی پس از ۱۱ سپتامبر، حماس هم تراز با القاعده معرفی شده است. آمریکا با نادیده گرفتن احساسات توده مردم فلسطین و بی خبر از مشکلات ایجاد امنیت در غزه بدون حماس، خواهان ترویج یک مدل از رهبری قابل انعطاف مانند سازمان آزادی بخش فلسطین است. در حالی که یک صلح موفق با اسرائیل به حمایت مردم نیاز دارد و فشارهای بین المللی در این راستا کارآمد نیست. آمریکا فتح را برای انحصار قدرت در فلسطین و کنار زدن حماس ترغیب می کند و این تاکید بر سرکوب حماس بهایی است برای بازگشت به فرایندهای شکست خورده صلح. مشکل روندهای صلح و جامعه بین الملل این است که آنها اکثریت را سرکوب نموده اند و انحصار قدرت اقلیت را رسمی دانسته اند و به جای یافتن مشکل فرایندهای صلح به دنبال تداوم حاشیه ای کردن نمایندگان واقعی فلسطین هستند.<sup>۴۲</sup>

کارتر معتقد است که راهبرد آمریکا برای به انزوا کشاندن حماس در نوار غزه تا کنون نتیجه ای نداشته است. در این راستا وی خارج از چارچوب رسمی آمریکا، با مشعل گفت و گو نمود. کالین پاول وزیر خارجه پیشین آمریکا گفت: «من فکر می کنم باید راهی پیدا کنیم تا با حماس مذاکره نماییم، باید در نظر داشته باشیم که حماس پشتیبانان زیادی در بین مردم فلسطین دارد.»<sup>۴۳</sup> با همه این تفاسیر و نتایج مبنی بر پذیرش حماس و گفت و گو با آن در اجتماعات علمی و سیاسی آمریکا، وزیر خارجه آمریکا، هیلاری کلینتون در سخنرانی اش اظهار داشت: «اقدامات ضد حماس از سوی حکومت پیشین (بوش) ادامه می یابد؛ چراکه حماس یک گروه تروریستی است، مگر اینکه حماس اسرائیل را شناسایی نماید، مذاکرات صلح قبلی را بپذیرد و از خشونت دست بردارد تا در عوض از لحاظ بین المللی شناسایی شود. پاسخ ما به بحران کنونی غزه نمی تواند جدا از اقدامات گسترده ما برای دستیابی به یک صلح جامع باشد.»

او همچنین از دولت بوش انتقاد کرد و گفت که دولت بوش باید نقش بسیار فعال تری در وارد آوردن فشار بین المللی بر حماس برای توقف حملاتش ایفا می کرد. وی حملات راکتی حماس به جنوب اسرائیل را محکوم نمود و بر حق اسرائیل در مورد «دفاع از شهروندان» تاکید و از «دیوار امنیتی» اسرائیل حمایت نمود و اظهار داشت: ما محمود عباس

را به خاطر همراهی با راه حل مذاکرات و همچنین نخست وزیر فیاض را به خاطر تلاش وی در جهت ایجاد نهادهایی برای حمایت از دولت فلسطینی تحسین می‌کنیم. اسماعیل ردوان سخنگوی حماس نیز در پاسخ به سخنان هیلاری کلینتون اظهار داشت: «این یک دخالت غیر قابل قبول در امور فلسطین است.» با انتخاب حماس در انتخابات ۲۰۰۶ جامعه بین‌الملل منزوی کردن حماس را ادامه داد تا درخواستهای مذکور را بپذیرد، اما این شروط مورد قبول واقع نشد.<sup>۴۴</sup> در مجموع، به نظر می‌رسد که هیچ تغییر اساسی در سیاستهای اوباما در مورد این منازعه نسبت به بوش دیده نمی‌شود و همان شروط قبلی برای مذاکره بیان می‌شود.

### نتیجه‌گیری

به طور کلی آمریکا نسبت به قضیه اعراب و اسرائیل دارای یک منفعت راهبردی مشخص در سطح جهانی است و آن حمایت بی‌دریغ از رژیم صهیونیستی است. آمریکا حمایت از اسرائیل را نه به جهت منافع دولت اسرائیل، بلکه به لحاظ دفاع از الزامات نظم لیبرال که هژمونی آمریکا در سایه آن امکان پذیر است، یک ضرورت اجتناب ناپذیر می‌یابد. روشهای مبارزان فلسطینی برای تحقق خواسته‌های خود در صورتی که ثبات را در منطقه به گونه‌ای خدشه دار سازد و به تواناییهای اقتصادی آمریکا برای رقابت با دیگر قدرت‌های برتر نظام لطمه بزند، به شدت مورد چالش آمریکا قرار می‌گیرد. با توجه به این جهت‌گیری، رفتار آمریکا با حماس به عنوان یک جنبش ضد نظام که قواعد و ارزشهای لیبرالی آمریکا را نفی می‌کند، قابل تحلیل است.

تشکیلات خودگردان فلسطین با کسب قدرت دولتی به نهادی تبدیل شد که طبق نظریه والرشتاین منافع آن با منافع حافظان وضع موجود یکی شده و تامین منافع شخصی دیوان سالاران دولتی آنان را به سمت هدفهای رشد اقتصادی و رقابت با مرکز پیش‌راند و در نهایت این عدالت اجتماعی و منافع اقل‌عامه بود که قربانی گردید. حماس در اعتراض به این جنبش قدیمی، قدم در راه راهبرد شورشی و مسلحانه نهاد و سپس با کسب قدرت سیاسی و در پیش گرفتن راهبرد پارلمانی در صدد کسب مشروعیت و کنار زدن قانونی جنبش



فتح مبادرت برآمد، البته بدون اینکه راهبرد مسلحانه خود را حذف نماید که این عامل موجب تنش بیشتر میان آمریکا و حماس شد.

اشغال عراق و درگیر شدن آمریکا در آن موجب شد که آمریکا تمایلی از خود برای مداخله جدی در قضیه فلسطین نشان ندهد. از طرفی مشکلات آمریکا در عراق تأثیری بر مواضع خصمانه آمریکا نسبت به حماس نداشت و حتی در این راه آمریکا از انواع ابزارها برای تضعیف حماس استفاده نمود؛ از جمله اختلاف افکنی بین فتح و حماس و ایجاد یک جنگ داخلی، عدم شناسایی دولت قانونی حماس، جلوگیری از کمکهای بین المللی به حماس، و حمایت از حمله اسرائیل به غزه. گرچه حماس در انتخابات پارلمان فلسطین اکثریت کرسیها را کسب نمود، اما مواضع آمریکا نسبت به آن تغییر نیافت و حتی در جهت انزوای بیشتر آن تلاش نمود؛ چرا که این نگرانی وجود داشت که مبادا پیروزی حماس به سمبلی برای مقاومت شورشیان اسلام گرا در عراق و عربستان تبدیل شود.<sup>۴۰</sup>

در واقع، حماس گرچه از راه دموکراتیک و انتخابات که شعار آمریکا برای خاورمیانه بزرگ است، به قدرت راه یافت، اما چون اهداف حماس با منافع آمریکا هم خوانی ندارد، از نظر آمریکا پذیرفته نیست. ساختار نظام بین الملل به گونه ای است که محدودیت بسیار قلیلی بر وسعت حمایت آمریکا از تصمیم گیرندگان تل آویو اعمال می کند و در عین حال فرصتهای بی شماری برای ساکنان کاخ سفید فراهم می آورد تا اهداف و روشهای انتفاضه را در چارچوب نیات خود در منطقه شکل دهند. به تعبیر والرشتاین، دولت با شناسایی سایر دولتهاست که موجودیت می یابد و آمریکا و جامعه بین الملل نیز از این ابزار برای محدودیت حماس استفاده نمودند.

در طول تاریخ، جنبشهای ضدنظام و رهایی بخش کسب قدرت سیاسی را برای رسیدن به اهداف بهترین گزینه می دانسته اند، اما زمانی که قدم در این راه گذاشته اند با توجه به الزامات نظام بین الدولی، به نهادهایی برای رفاه عمومی تبدیل شده و در ساختار نظام سرمایه داری جذب شده اند. در واقع، فرهنگ لیبرالی نظام جهانی به شکلی است که جنبشهای ضد نظام را با ابزارهایی چون حس وطن پرستی، رفاه عمومی، رای عمومی و راهبرد پارلمانی در خود مستحیل نماید. جنبش حماس نیز اگر بتواند ورای این ابزارهای

مستحیل کننده عمل کند و در تنش بین ملی گرایی و بین الملل گرایی، موازنه برقرار کند،  
شاید به عاقبت تشکیلات خود گردان دچار نشود.



## پاورقیها:

1. Are Knudsen, "Crescent and Sword: the Hamas Enigma," *Third World Quarterly*, Vol. 26, No. 8, 2005, pp 1373-1388.

۲. حمیرا مشیرزاده، تحول در نظریه های روابط بین الملل، تهران: انتشارات سمت، ص ۲۰۱، ۱۳۸۶.

۳. همان، ص ۲۰۳.

۴. ایمانوئل والرشتاین، سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی، ترجمه پیروز ایزدی، تهران: نشر نی، ص ۱۶۳، ۱۳۷۷.

۵. آلوین ی. سو، تغییر اجتماعی و توسعه: مروری بر نظریات نوسازی، وابستگی و نظام جهانی، ترجمه مسعود حبیبی مظاهری محمود، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ص ۲۳۴، ۱۳۸۰.

۶. ایمانوئل والرشتاین، پیشین، ص ۱۶۸.

۷. همان، ص ۲۲۱.

8. Are Knudsen, op.cit., p.1380.

9. Beverley Milton-Edwards and Alastair Crooke, "Elusive Ingredient: Hamas and the Peace Process," *Journal of Palestine Studies*, Vol. 33, No. 4, Summer 2004, pp. 39-52

10. Malki Riad, "Beyond Hamas and Fatah," *Journal of Democracy*, 3 July 2007.

11. www.wikipedia.com

12. *The Guardian*, 8, 2005/5/8.

۱۳. امیرمحمد حاجی یوسفی، «انتخابات فلسطین: پیامدها و چشم اندازها»، ماهنامه برداشت نخست، سال سوم، شماره ۲۲ و ۲۳، آبان و آذر ۱۳۸۳.

14. Crooke Alastair and Beverley Milton-Edwards, "Costly Choice: Hamas, Cease-fires and the Palestinian-Israeli Peace Process," *The World Today*, December 2003, pp. 15-17.

۱۵. امیرمحمد حاجی یوسفی، ایران و خاورمیانه: گفتارهایی در سیاست خارجی، تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان، ص ۲۵۴، ۱۳۸۳.

16. Kathlee Christison, "All Those Old Issues: George W. Bush and the Palestine-Israeli Conflict," *Journal of Palestine Studies*, Vol. 33, No.2, Winter, 2004, pp. 36-50

۱۷. سعید آقا علیخانی، «بررسی تحولات اخیر سرزمینهای اشغالی»، رویدادها و تحلیلها، سال ۲۱، ص ۴۳، مرداد ۱۳۸۶.

18. Nicholas Kralev, "Hamas presence Threatens U.S. Aid," *Washington Times*, 2008.

۱۹. روزنامه آفتاب یزد، ۱۳۸۴/۸/۱۵.

20. Malki Riad, op.cit.

۲۱. مرکز اطلاع رسانی فلسطین، «چالشهای انتخاب دموکراتیک»، همشهری دیپلماتیک، شماره اول، فروردین ۱۳۸۵.

22. *Jerusalem Post*, 2005 october.

۲۳. روزنامه جوان، ۱۳۸۴/۴/۵.

24. Aaron Klein, " Hamas Threatens," Available at: [www. WorldNetDaily.com](http://www.WorldNetDaily.com)
۲۵. سعید آقا علیخانی، پیشین، ص ۱۵۹.
۲۶. سلمان رضوی، «نقش اسرائیل در جدایی فتح و حماس»، اطلاعات راهبردی، سال پنجم، ص ۱۴۳، مرداد ۱۳۸۶.
۲۷. صالح محمد النعمانی، باشگاه اندیشه، [www.bashgah.com](http://www.bashgah.com)
۲۸. امیرمحمد حاجی یوسفی، ایران و خاورمیانه، پیشین، ص ۲۳۴.
۲۹. سلمان رضوی، پیشین، ص ۱۴۸.
۳۰. همان، ص ۱۵۶.
۳۱. خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، ایرنا.
32. [www.china view. Cn](http://www.china view. Cn)
33. Ibid.
۳۴. وب سایت دیپلماسی ایران: [www.irdiplomacy.ir](http://www.irdiplomacy.ir)
35. Witte Griff, "U.S. Urged to Push Hamas-Israel Truce," *Washington Post Foreign Service*, Monday, March 24, 2008; P.A09
۳۶. خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران- ایرنا
37. Jerrold Kessel and Pierre Klochendler, "Analysis-Mideast: All Political roads Lead to Tehran," *Global Information Network*, New York: Mar, p.392, 2009.
38. Nicholas Krlev, op.cit.
۳۹. جهت مطالعه بیشتر مراجعه کنید به:
- Thomas R. Pickering ,Chester A. Crocker, Casimir A. Yost, *Americas Role in the World ,Foreign Policy Choices for the Next President*, Walsh School of Foreign Service: Georgetown University.
40. Robert McMahon, *Negotiating With Hostile States*, Council Foreign Relations, june 2008.
41. Beverley Milton-Edwards and Alastair Croke, op.cit.
42. "No U.S. funds Will Go to Hamas, Clinton says," Sharmel Sheikh, Egypt, March 2009.
43. Ibid., p. 79.
۴۴. حسین دهشبار، نومحافظه کاران و سیاست خارجی آمریکا، تهران: نشر سراپی، ص ۳۷۲، ۱۳۸۳.
45. Beverley Milton-Edwards and Alastair Croke, op.cit.